

آیا «بخش تاریخ مغول» در ظفرنامه حمدالله مستوفی، نسخه بدل جامع‌التواریخ است؟

«مطالعه موردی تصرف چین توسط مغولان، در ظفرنامه و جامع‌التواریخ»

دکتر محمدباقر وثوقی*

استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران

(از ص ۲۰۹ تا ۲۳۰)

تاریخ دریافت: ۹۱/۰۳/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۹۱/۰۶/۲۱

چکیده

«ظفرنامه»، اثر «حمدالله مستوفی»، مورخ و جغرافی‌نویس مشهور ایرانی دوره مغول، کتابی منظوم در تاریخ ایران بعد از اسلام، تا سال ۷۳۵ هجری است. با همه اهمیتی که این کتاب در مطالعات تاریخی دوره مغول دارد، هنوز به‌طور شایسته مورد توجه واقع نشده و در سایه اثر سترگ تاریخی دوره مغول؛ یعنی «جامع‌التواریخ» قرار داشته است. به عبارت دیگر، به دلیل اینکه منبع اصلی نویسنده در تنظیم بخش تاریخ مغول، کتاب «جامع‌التواریخ» بوده، در تحقیقات مرتبط با این دوره، از این کتاب کمتر استفاده می‌شود. از این رو، مهم‌ترین پرسشی که پیرامون اهمیت جایگاه «ظفرنامه» در تحقیقات تاریخی پیش می‌آید، این است که مندرجات این منظومه تاریخی، نسبت به روایات موجود در «جامع‌التواریخ»، چه تفاوت‌هایی داشته و دارای چه مزیت‌های تاریخی است؟ در این مقاله، در پاسخ به این پرسش که آیا «ظفرنامه»، نسخه بدل «جامع‌التواریخ» است، بخشی از کتاب «حمدالله مستوفی»، که روایات مربوط به «کیفیت تصرف چین در دوره مغول» را شامل می‌شود، به روش تطبیق اطلاعات مندرج در «ظفرنامه» و «جامع‌التواریخ» و به عنوان یک مسئله تاریخی، مورد بررسی قرار گرفته است. هدف اصلی این مقاله، به‌دست‌دادن حداقل اطلاع از میزان تشابه و تفاوت روایت‌های دو کتاب مذکور در حادثه ذکر شده و ارزیابی‌الگویی برای دستیابی به پاسخی درخور، درمورد اهمیت جایگاه اصلی «ظفرنامه»، به عنوان یک منبع تاریخی در مطالعات دوره مغول است.

واژه‌های کلیدی: ظفرنامه، چین، حمدالله مستوفی، جامع‌التواریخ.

* Email: vosoughi@ut.ac.ir

مقدمه

«حمدالله بن ابی‌بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی» (۶۸۰ تا ۷۵۰ هجری / ۱۲۸۱ تا ۱۳۵۱ میلادی)، مورخ، جغرافی‌نویس و ادیب مشهور عصر ایلخانان در ایران، دارای سه تألیف در زمینه تاریخ و جغرافیا است که نخستین آن، «تاریخ گزیده»^(۱)، اثری در تاریخ ایران و اسلام، از آغاز تا دوره «ابوسعید ایلخان» و اثر بعدی او با نام «ظفرنامه»^(۲)، کتابی منظوم در تاریخ ایران پس از اسلام، تا سال ۷۳۵ قمری و سومین کتاب او در جغرافیا، به نام «نزهةالقلوب»^(۳) است. از این میان؛ اما دو اثر اول و سوم این نویسنده، در محافل علمی و دانشگاهی به خوبی شناخته شده و درباره اهمیت و اعتبار علمی آن‌ها، مقالات و نوشته‌های بسیاری به چاپ رسیده؛ ولی تألیف دوم او به نام «ظفرنامه»، تاکنون کمتر مورد توجه و بررسی قرار داشته و از این رو، اهمیت و جایگاه علمی این اثر در تحقیقات مرتبط با تاریخ ایران، به خوبی شناسانده نشده است.

نخستین بار «ریو»، در کاتالوگ نسخه‌های خطی موزه بریتانیا، درباره ارزش تاریخی این کتاب، به‌طور مختصر توضیح داده و در این باره می‌نویسد: «مؤلف کتاب ظفرنامه، نسبت به بیان وقایع و تاریخ رویدادها، دقت بسیاری از خود نشان داده و جلد سوم آن کتاب، برای تاریخ دوره مغول، بسیار گرانبها است. به عنوان نمونه در این کتاب، شرح روشن و واضحی از قتل عام شهر قزوین که زادگاهش بوده، آورده و می‌نویسد که او این اخبار را، از جدّ اعلاّی خود به نام امین نصر مستوفی نقل کرده که در آن تاریخ، نود و سه سال داشته است» (Rieu, p.173). با همه اهمیت که این اثر در مطالعات تاریخ مغول داشته، تاکنون تحقیقی مستقل درباره جایگاه این کتاب در مطالعات دوره مغول به انجام نرسیده و بخش عمده‌ای از توجه محققان، معطوف به وجوه ادبی این اثر بوده است. «ادگار بلوشه»، در کتابش با عنوان «مقدمه‌ای بر تاریخ مغول»، ارزش ادبی این کتاب را «هیچ» دانسته و تنها به نقل قول از «ریو»، در مورد ارزش تاریخی آن بسنده نموده است (Blochet, p.107). «ادوارد براون»، نیز در کتاب «تاریخ ادبیات ایران»، از «ظفرنامه» یاد کرده و درباره آن، مطالب «ریو» را به‌طور کامل نقل کرده است (براون، ص ۱۱۸). دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب «تاریخ ادبیات ایران»، چون دسترسی به متن کتاب نداشته، بر اساس شواهد موجود می‌نویسد: «چنان که از شرح فوق معلوم می‌شود، ارزش تاریخی آن قابل توجه است» (صفا، ج ۳/۲، ص ۱۲۸۰). ایشان در کتاب «حماسه سرایی در ایران»، درباره اهمیت این کتاب از نظر تاریخ منظومه‌های حماسی می‌نویسد:

«ظفرنامه از آن باب که نخستین حماسه تاریخی موجود، بعد از شاهنامه فردوسی، در باب تاریخ ایران و عرب و مغول است، اهمیت و ارزشی فراوان دارد» (صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۳۵۴).

بیش از این اما، تحقیقات مرتبط با اهمیت تاریخی این اثر و ارزیابی جایگاه آن در متون تاریخی دوره مغول، کمتر به چشم می‌خورد^(۴) و فقط در این مورد می‌توان به بررسی «ابوالعلا سودآور»، محقق ایرانی، در مقاله‌ای تحت عنوان «ظفرنامه و شاهنامه فردوسی» اشاره کرد؛ اگرچه عمده این مقاله، بر مسئله «ظفرنامه و شاهنامه فردوسی» متمرکز بوده؛ اما نویسنده در یک بررسی اجمالی با عنوان «ظفرنامه و جامع التواریخ»، با مقایسه یک رویداد مرتبط با دوره ایلخانان در آن‌ها، ارزش تاریخی این کتاب را مورد ارزیابی قرار داده است^(۵) (ابوالعلا سودآور، ص ۷۵۲-۷۶۱). با توجه به جایگاه علمی «حمدالله مستوفی» در مطالعات تاریخ دوره مغول و اینکه تاکنون تحقیقی مستقل در مورد اعتبارسنجی تاریخی روایات مندرج در «ظفرنامه» به انجام نرسیده، در این مقاله سعی شده تا با مقایسه روایات مندرج در «جامع التواریخ» و «ظفرنامه»، در مورد کیفیت «تصرف چین توسط مغولان»، برخی امتیازات این اثر نمایانده شود، باید اذعان کرد که با توجه به حجم گسترده اطلاعات و اخبار موجود در «ظفرنامه»، این مقاله نمی‌تواند بیانگر تمامی وجوه امتیاز کتاب، درباره تاریخ مغول باشد، ارزیابی کامل و جامع این اثر با مطالعه تمامی روایات و مقایسه آن‌ها با «جامع التواریخ» و دیگر متون تاریخی آن دوره، میسر خواهد شد.

ب: معرفی «ظفرنامه» و کتاب سوم آن در «تاریخ مغول»

از کتاب «ظفرنامه» تاکنون، سه نسخه خطی شناخته و معرفی شده است. نسخه اول، متعلق به کتابخانه بریتانیا، به شماره (OR. 283) است که سال‌ها به عنوان نسخه منحصربه‌فرد شناخته می‌شد^(۶). «زکی ولید طوغان»، در سال ۱۹۵۰ میلادی، دو نسخه خطی دیگر از «ظفرنامه» را معرفی کرد که این دو نسخه، به شماره‌های (۲۰۴۱) و (۲۰۴۲)، ابتدا در کتابخانه «خزینه استانبول» نگهداری و سپس به کتابخانه «سلیمانیه» واگذار شده و هم‌اکنون، در کتابخانه «موزه آثار اسلامی و ترک استانبول» نگهداری می‌شود^(۷). از آن جایی که دسترسی به دو نسخه خطی استانبول میسر نشد، اساس این مقاله بر نسخه خطی موزه بریتانیا که در ایران، به صورت عکسی چاپ شده و مجلدات چاپ شده آن استوار گردیده است.

«حمدالله مستوفی»، در مقدمه کتاب «تاریخ گزیده»، در مورد «ظفرنامه» و علت نوشتن و نحوه نگاه خود به تاریخ منظوم، مطالبی را بیان کرده که به نظر می‌رسد بهترین توصیف از انگیزه او در تألیف این کتاب باشد. او در این مقدمه، هدف خود را از تألیف «ظفرنامه»، تلاشی برای قابل فهم کردن هرچه بیشتر علم تاریخ و راغب‌تر کردن مردم به خواندن کتب تاریخی دانسته است^(۸). او در آغاز کتاب «ظفرنامه» و با عنوان «سبب نظم کتاب» نیز، بر این موارد تأکید کرده است (سخن آن که او تازه دارد روان/ بود بیشتر نظم خوب و روان/ که چندان که خوانی، بود تازه‌تر/ نگردد کهن نظم خوب و هنر/ فراوان شود میل مردم بدو/ گر از نظم یابد سخن رنگ و بو/ ملالت در او کمتر از نثر دان/ به ویژه به نزدیکی بخردان^(۹))؛ اما مندرجات «ظفرنامه» نشان می‌دهد که آنچه او را به انجام این کار پر زحمت واداشته و انگیزه لازم و کافی را در او به وجود آورده، علاقه و شیفتگی‌اش به حماسه بزرگ فردوسی و همچنین، عشق و تعلق خاطرش به «ایران» بوده است، تأثیر عمیق شاهنامه بر روح و روان «مستوفی» را می‌توان در تمامی اشعارش یافت و همو در آغاز کتاب، از مانوس بودنش با شاهنامه فردوسی از کودکی نوشته (به خواندن دل و جان بر افروختی/ همی وام داندگی توختی/ چنین تا ز شه‌نامه شد بهره‌مند/ ندیدم بر آن‌گونه شعری بلند) (ظفرنامه پژوهشگاه، ج ۱، ص ۱۵) و همچنین، در سرودن این اشعار، از روح فردوسی مدد جسته است (به فردوسی آن مرد شیرین سرا/ کنم هم در این داستان التجا/ ز روح و روانش در این داستان/ مدد خواهیم از عالم راستان) (ظفرنامه پژوهشگاه، ج ۱، ص ۱۷). در حقیقت، «حمدالله مستوفی» که شش سال از عمرش را در تصحیح «شاهنامه فردوسی» صرف نموده^(۱۰)، درصدد تکمیل کار او و افزودن تاریخ ایران بعد از اسلام به «شاهنامه» بوده است (ببینند در یکدگر داستان/ ز کاری که رفت از گه باستان/ ز گاه نبی تا به دور مغول/ بگو شرح احوال، از جزو و کل) (ظفرنامه پژوهشگاه، ج ۱، ص ۲۰). بررسی کامل نشانه‌های مواردی که گفته شد، در این مقاله نمی‌گنجد و نیاز به تحقیقی مستقل دارد؛ اما به‌طور مختصر، می‌توان گفت که «حمدالله مستوفی»، در واقع تاریخ‌نگاری است که سعی دارد جا پای حماسه‌سرای بزرگ ایران، «فردوسی» گذاشته و نام و یاد «ایران» و تاریخ سرزمینی آن را که پس از حمله مغول، مورد تعرض جدی قرار داشته، زنده نگه دارد و به تعبیری دیگر، او درصدد احیای نام «ایران»، در لابه‌لای ویرانه‌های برآمده از دوره مغول بوده و تلاش او، آگاهانه و به هدف و قصد ذکر شده انجام پذیرفته است. با مروری بر محتوای «ظفرنامه» و ذکر

عناوین گوناگون آن و کیفیت قضاوت او در برخی حوادث و رویدادها، می‌توان شواهد و دلایل کافی بر این ادعا یافت.

«حمدالله مستوفی»، کتاب ظفرنامه را در سه «قسم»^(۱۱) بنیان نهاده است، کتاب نخست، با عنوان «قسم الاسلامیه»^(۱۲)، از ورود اسلام به ایران تا انقراض سلسله عباسیان، در بیست و پنج هزار بیت و کتاب دوم، با عنوان «قسم الاحکامی یا عجمی»^(۱۳)، تاریخ سلسله‌ای ایران پس از اسلام تا حمله مغول، در بیست هزار بیت و کتاب سوم با عنوان «قسم السلطانی»^(۱۴)، در تاریخ دوره مغول و ایلخانان تا سال ۷۳۵ هجری، سی هزار بیت را شامل می‌شود. از این میان اما، «قسم سوم» به دلایل گوناگون، از اهمیت و اعتبار بیشتری، نسبت به دو قسم دیگر برخوردار است؛ چه در وهله نخست، شامل رویدادهای معاصر با نویسنده می‌شود و از طرف دیگر «حمدالله مستوفی»، خود از دیوانیان دستگاه اداری ایلخانان بوده و به منابع رسمی دسترسی داشته است. باید این نکته را افزود که او در تدوین این بخش از کتابش، از نوشته‌های معاصران خود و از جمله، اثر ارزشمند «جامع التواریخ» بهره جسته و به این دلیل، «قسم سوم» از ارزش و اعتبار بیشتری برخوردار است.

آنچه در تحقیقات پیرامون «ظفرنامه»، تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته، این است که به اذعان «حمدالله مستوفی»، منبع اصلی قسم سوم «ظفرنامه»، کتاب «جامع التواریخ»، نوشته «خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی» بوده است. او، اگرچه در آغاز «قسم سوم» از این منبع یاد نکرده؛ اما در دو مورد، به روشنی در این مورد نوشته است. مورد نخست، در «ذکر احوال چنگیز، بر سیل اجمال» (کنون کار چنگیزخان یاد گیر/ ز نقل خردمند دستور پیر/ که باشد ز خواجه رشیدش خطاب/ و زو بود ملک خرد کامیاب) (ظفرنامه پژوهشگاه، ج ۱، ص ۶۹) و مورد دوم، در روایت رویدادهای دوره «غازان» و بیان کیفیت نوشتن مجموعه تاریخ توسط «خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی»، در ابیاتی چند، با عنوان «ذکر تعیین تاریخ خانی»، به این نکته اشاره کرده است (چو شد دفتر حال شاهان تمام/ بجامع تواریخ کردش بنام/ من آن نثر را نظم کردم چنین/ به یاری دانش، به رای رزین) (ظفرنامه عکسی، ص ۱۳۱۵). بنابراین به تصریح «حمدالله مستوفی»، بر ما معلوم است که او در واقع، اساس «قسم سوم» کتاب خود را بر منظوم کردن «جامع التواریخ» گذاشته و به این ترتیب، منبع اصلی او برای تدوین منظومه‌اش تا سال ۷۱۰ هجری، کتاب «جامع التواریخ» است؛ اما این که او در ثبت وقایع پس از این

سال تا ۷۳۵ هجری که پایان رویدادهای مندرج در «ظفرنامه» است، از چه منابعی بهره جسته، بر ما معلوم نیست و به احتمال قریب به یقین، رویدادهای این دوره برگرفته از تحقیقات، شنیده‌ها و دیده‌های خود اوست.

بر اساس منابع ذکر شده، می‌توان «قسم سوم» کتاب «ظفرنامه» را که اختصاص به حوادث دوره مغول در ایران داشته را به دو بخش تقسیم نمود:

بخش اول: از آغاز کار چنگیز خان مغول تا سال ۷۱۰ هجری، که به تصریح خود نویسنده، در واقع این بخش، «جامع‌التواریخ» منظوم است و منبع اصلی او در ذکر رویدادها مشخص است.

بخش دوم: رویدادهای مربوط به سال‌های بین ۷۱۰ تا ۷۳۵ هجری که در واقع، برآیند تحقیقات، شنیده‌ها و دیده‌های خود نویسنده است و این بخش از منظومه «ظفرنامه»، از اعتبار و اهمیت بسیاری برخوردار است.

تمرکز اصلی این مقاله اما، بر بخش اول از «قسم سوم» «ظفرنامه» استوار شده و در واقع بر آن است که به دو پرسش اساسی در این مورد پاسخ دهد.

پرسش نخست: «حمدالله مستوفی»، تا چه حد پای‌بند حفظ روایت «جامع‌التواریخ» بوده و این که آیا «ظفرنامه» را می‌توان نسخه بدل «جامع‌التواریخ» دانست؟

از آن جایی که پاسخ به این پرسش، به دلیل حجم گسترده اطلاعات در دو کتاب نام برده، در این مقاله میسر نیست و نیاز به تحقیقی مفصل و جامع دارد، در این جا و در جهت آرایه الگویی مقایسه‌ای از روایات دو کتاب، از بخش اول قسم سوم _تاریخ مغول_ روایت‌های مرتبط با «تصرف چین توسط مغولان» انتخاب شده و در این راستا بر آنیم تا به این پرسش پاسخ دهیم که: در نقل روایات مرتبط با «تصرف چین توسط مغولان»، بین «ظفرنامه» و «جامع‌التواریخ»، چه تشابهات و تفاوت‌هایی وجود دارد و منشأ تفاوت‌های احتمالی چیست؟ انتخاب این بخش از روایات، برای تطبیق اطلاعات دو اثر، بنا به دلایلی صورت پذیرفته که عبارتند از:

الف- کیفیت فتح چین و جزئیات حوادث آن؛ در متون فارسی این دوره، فقط در کتاب «جامع‌التواریخ» ذکر شده^(۱۵) و به احتمال زیاد، «حمدالله مستوفی» برای نقل منظوم این اخبار، ناگزیر به بهره‌گیری از همه جزئیات حادثه، از منبع اصلی خود بوده و همین امر موجب می‌شود تا سنجش ما در این قسمت، از دقت بیشتری برخوردار باشد.

ب- با تطبیق برخی اطلاعات مندرج در «ظفرنامه» با نام‌های چینی، می‌توان به اصالت منابع احتمالی بهره گرفته شده توسط «حمدالله مستوفی» پی برد.

ج- با تطبیق کیفیت ضبط اسامی چینی و مطابقت آن‌ها با منابع تاریخ چین، سنجش دقت در بهره‌گیری از منابع توسط «حمدالله مستوفی» مشخص خواهد شد. به عبارت دیگر، فقط در این بخش از «ظفرنامه» می‌توان بر اساس بررسی نحوه ثبت و ضبط اسامی، تا حدودی به منابع احتمالی استفاده شده توسط نویسنده و اصالت کار او پی برد.

ج: مقایسه روایات تصرف چین توسط مغولان، در «ظفرنامه» و «جامع التواریخ»
پیش از این گفته شد که به تصریح «حمدالله مستوفی»، منبع اصلی او در منظومه «قسم سوم» از «ظفرنامه»، کتاب «جامع التواریخ» بوده است و تأکید او در این مصراع که: من آن نثر را نظم کردم چنین؛ به خوبی گواه این مطلب است. با این همه «حمدالله مستوفی» در دنباله این ابیات، با اشاره و با بهره‌گیری از مضامین شعری، قصد دارد تا این مطلب را بفهماند که او در نقل روایات از منبع اصلی خود، صرفاً راوی نبوده و بلکه برخی از اخبار را بر اساس «اخبار دانندگان» و «رای رزین خود»؛ به «معنی و صورت» دیگری آراسته است. (من آن نثر را نظم کردم چنین / به یاری دانش، به رای رزین / سخن هرچه در وی شود آشکار / ز دانندگان کرده‌ام خواستار / نگشتم به گرد خلافی ز بن / سراپیدم از راستی این سخن / چو بود آن گزین دفتر نامدار / چو زیبا عروسی به رنگ و نگار / ولی جامه در خورد حسنش نبود / بدی لباسش شکستش نمود / رخ حور عین کی نماید نکو / چو پوشند کرباس کاسی در او / من این جامه بیرونش کردم ز بر / بپوشیدم این شعر، شعر بزر / به معنی و صورت از این نازنین / شد آن پاک تن، خوب رو حور عین) (ظفرنامه عکسی، ص ۱۳۱۵).

اینکه «حمدالله مستوفی» در سرودن اشعار خود و ذکر اخبار و درج اسامی افراد و شهرها، به غیر از بهره‌بردن از مطالب «جامع التواریخ»، از دیگر متون و اخبار و راویان بهره جسته است را می‌توان تا حدودی در بررسی تطبیقی روایات فتح چین توسط مغولان، بهتر از دیگر روایات و بخش‌های «ظفرنامه» پیدا کرد؛ چه نویسنده در نقل این روایات نمی‌توانسته از تجربیات خود بهره برده و انتخاب او، محدود به روایات شفاهی راویان چینی و یا نقل از کتب و نوشته‌های آنان می‌شده است.

اما در بررسی تطبیقی روایت «ظفرنامه» و «جامع‌التواریخ»، در آغاز با بررسی برخی ویژگی‌های روایی اخبار و مقایسه آن‌ها، تلاش می‌شود تا اختلافات موجود در شکل روایت بین دو منبع مشخص گردد.

دوره اول: چنگیز و تصرف چین

نخستین اشاره «ظفرنامه» در مورد روابط مغولان و چین، به سابقه حملات اجداد چنگیز خان به بخش‌های شمالی چین برمی‌گردد. او در «ذکر تومنه خان پدر چنگیز»^(۱۶) (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۱، ص ۲۳۳ تا ۲۳۷)، به نخستین برخوردهای رییس قبیله مغول و پادشاه «ختای»^(۱۷)، به نام «التان خان»^(۱۸) پرداخته است. بر اساس این داستان، «تومنه خان» را فرزندی رشید و زیباروی، به نام «همبوقا» بود که وی را بسیار دوست داشت و «همبوقا»، روزی به قصد شکار قبیله را ترک کرده و در حال شکار، به اسارت قبیله «تاتار» در آمد و او را دست‌بسته تحویل پادشاه ختای، به نام «التان» داده و پادشاه ختای، این جوان را به طرز فجیعی به قتل رسانید و به این ترتیب، کینه خود را در دل مغولان بر جای گذاشت. در «جامع‌التواریخ»، نام امیر مغول «تومنه خان» ضبط شده و نام فرزندش نیز، «اوکین برقاق» و به اختصار از کشته‌شدن «اوکین برقاق» توسط پادشاه ختای، «التان خان» گفته است (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۱، ص ۲۳۸). «تومنه خان» به قصد انتقام خون پسر، به ختای لشکرکشی کرد؛ اما موفق نشد و به سرزمین اصلی‌اش برگشت (ظفرنامه پژوهشگاه، ج ۷، ص ۳۲). این روایت در «جامع‌التواریخ» نیامده است. «ظفرنامه»، در ادامه روایت آورده است: با مرگ «تومنه خان» و جانشین شدن فرزندش «قبل خان»، «پادشاه ختای که آوازه شهرت «قبل خان» را شنیده، به دلیل ترس از قدرت گرفتن او و بیم از انتقام برادرش، خواست تا با او از در دوستی در آمده و به این بهانه، او را به دربار خود دعوت کرده تا با حيله‌ای، وی را از بین ببرد. از این رو، «قبل خان» را به نزد خود خوانده و برای این که بهانه‌ای برای از بین بردن او پیدا کند، شراب بسیاری به او خوراند، تا مگر در حالت مستی، کاری از او سرزند که بهانه لازم را به پادشاه ختای برای کشتن او بدهد، «قبل خان» که از این ترفند آگاهی یافته بود، با شیوه‌ای خاص، همچنان بر خود مسلط مانده و این جلسه، بدون حادثه‌ای سپری شد و باز هم به اصرار پادشاه ختای، پس از آن نیز چند مدتی در دربار پادشاه «ختای» اقامت کرده، تا اینکه روزی دیگر در حالت مستی، خطایی از «قبل خان» سرزد که می‌توانست بهانه لازم را برای اجرای نقشه به دست دشمنانش بدهد، «قبل خان» که از نتیجه کارش

ترسیده بود، از پادشاه ختای عذرخواهی کرده و طلب بخشش می‌کند. «التان»، پادشاه ختای، با وجود اصرار درباریان خود او را بخشیده و اجازه می‌دهد پس از چندی، او و همراهانش به زادگاهشان بازگردند. هر چند پادشاه ختای، بعداً پشیمان شد و لشکری به دستگیری «قبل خان» اعزام نمود، فرستادگان پادشاه ختای، زمانی به «قبل خان» رسیدند که او در پناه افراد قبیله مغولی قرار گرفته بود و در آن‌جا، به گرمی از فرستادگان ختای استقبال کرده و با دادن شراب، همه آنان را مست کرده و در حالت مستی، به قتل رسانید و خود نیز، پس از چندی به مرگ طبیعی مرد (ظفرنامه پژوهشگاه، ج ۷، ص ۳۳ تا ۵۰). روایت «حمدالله مستوفی» از این حادثه، با روایت «جامع التواریخ» یکی است و اختلافی در داستان و جزئیات آن دیده نمی‌شود.

کشمکش و کین‌خواهی پادشاه ختای و امیران مغول، پس از آن هم ادامه یافت و بر اساس «ظفرنامه»، جانشین «قبل خان» به نام «اوکین برقاق»، جد دوم چنگیز، ناغافل توسط قبیله تاتار، به اسارت در آمده و توسط رقیبش به پادشاه «ختای» تحویل داده شده و «اوکین برقاق»، به کین‌خواهی سواران ختایی کشته شد (همان، ص ۵۰ تا ۵۳). در این‌جا، روایت «ظفرنامه» با جامع التواریخ متفاوت است و در «جامع التواریخ»، از «همبقای قآن» نام برده شده که برای خواستگاری دختری از اقوام تاتار به سرزمین آنان رفته و ایشان، از این درخواست رنجیده، او را دستگیر و به «التان» تحویل داده و پادشاه ختای «فرمود تا به موجب عادتی که داشته‌اند، او را بر درازگوش چوبین دوزند تا بمیرد» (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۱، ص ۲۶۲)، در ادامه «ظفرنامه» آورده است که: پس از «اوکین برقاق»، برادرش به نام «قوتله» به ریاست قبیله انتخاب شده و بلافاصله برای کشیدن انتقام از پادشاه ختای، بدان سوی لشکر کشید و توانست شکست سختی به سپاهیان پادشاه «ختای» وارد کند؛ اما نتوانست آسیبی به «التان» وارد سازد و او پس از این کارزار به وطن خویش بازگشت؛ ولی کینه و دشمنی مغول و ختای، همچنان پابرجای ماند (همان، ص ۵۳ تا ۵۷). روند داستان در ظفرنامه و جامع التواریخ، در این بخش یکسان است.

اما روایت تفصیلی «ظفرنامه» از لشکرکشی چنگیز به نواحی شمالی چین، در بخشی با عنوان «رزم چنگیزخان با سوسه^(۱۹) التان ختایی» (همان، ص ۱۹۴) آمده است^(۲۰). در ظفرنامه، از خلوت‌نشستن چنگیز پیش از لشکرکشی به ختای گفته شده^(۲۱) که در روایت «جامع التواریخ» نیست و دیگر اینکه «ظفرنامه»، به صراحت دلیل

لشکرکشی به «ختای» را انتقام از پادشاه آن‌جا، به جرم کشتن اجداد چنگیز دانسته (ظفرنامه پژوهشگاه، ج ۷، ص ۱۹۴) و این روایت هم در «جامع‌التواریخ» ثبت نشده است. در ادامه داستان، «ظفرنامه» شرح مختصری از تصرف شهرهای شمال چین داده و مهم‌ترین آن شهرها را «سیکین» Sikin و «حرحت» Harhat نامیده است^(۲۲) که نام نخست در «جامع‌التواریخ» ذکر شده؛ اما از نام دومی، نشانی در کتاب «خواجه رشیدالدین» نیست. پس از آن، «ظفرنامه» از اعزام «تویان»، یکی از افسران چنگیز به ناحیه «پنکینگ» یاد کرده (همان، ج ۷، ص ۱۹۴) که در «جامع‌التواریخ»، نام این سردار «جبه» و نام شهر نیز «تونگ جنگ» ذکر شده است (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۱، ص ۳۳۳). سردار چنگیز، در جنگ برای تصرف شهر، با مشاهده کثرت سپاهیان پادشاه چین به حيله متوسل شده و به ظاهر عقب‌نشینی کرده و پس از اینکه پادشاه چین از حمله او غافل مانده و مردم به کارهای عادی خود برگشتند، به شهر یورش برده و آن‌جا را به تصرف در می‌آورد (همان، ج ۷، ص ۱۹۴). این روایت، کاملاً منطبق با «جامع‌التواریخ» است. «ظفرنامه»، از عزم چنگیز برای نبرد با پادشاه «جورچه» و کیفیت اعزام لشکریانش یاد کرده است. «جورچه» یا «جورچه» که به هر دو صورت در منابع اسلامی ذکر شده، نام یکی از اقوام شمالی چین است که در چینی، 主儿只 zhu'erzhi نامیده می‌شوند و در ایالت منچوری حکومتی تشکیل داده که نام فرمانروای آنان در دوره چنگیز، «هقوتی» ثبت شده است که سلطنت او توسط چنگیزخان از بین رفت^(۲۳). در «ظفرنامه»، نام فرمانده سپاه چین، «کیوکینگ» ذکر شده که به دستور او، فرستاده ای به نام «مینگ»، برای ارباب و تهدید چنگیز اعزام داشته و او در حضور چنگیز، با وجود درستی‌هایی که بر زبانش رفته، جان سالم به در برده و به دستور خان مغول زندانی می‌شود. از طرفی، چون لشکر چنگیز در هنگام استراحت و خوردن غذا بودند، سپاهیان پادشاه چین بر آنان حمله‌ور شده؛ اما سپاه مغول با هوشیاری، حملات آنان را دفع کرده و در یک جنگ بزرگ، موفق به شکست لشکریان چین شدند. چنگیز پس از این فتح، نماینده پادشاه «جورچه» را نزد خود فرا خوانده و از او علت پرخاش را پرسیده و او گفت که آمدن او به نزد چنگیز، به درخواست خودش و فقط به قصد فرار از جبهه «جورچه» انجام پذیرفته و قصد داشته تا به دربار پادشاه مغول بپیوندد و از چنگیزخان عذرخواهی و طلب بخشش کرده، که خان مغول او را بخشید (همان، ج ۷، ص ۱۹۴). در این بخش روایت «جامع‌التواریخ»؛ اما تفاوت‌هایی با «ظفرنامه» دارد، از جمله اینکه از

حمله چنگیز به شهر «فاوجیونی» یاد کرده و برخورد او را با فرماندهان سپاه چین، در همین ناحیه ذکر کرده و از سه تن از فرماندهان نام برده که یکی از آنان را، «کیوکین ناردو» نامیده است (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۷، ص ۴۴۴-۴۴۵).

در ادامه، «ظفرنامه» لشکرکشی چنگیز به سوی «جونگدو»^(۲۴) - خان بالیغ یا پکن - را این چنین پی گرفته که: «التان»، پادشاه ختای، با کنکاش و مشورت با بزرگان قوم، به این نتیجه رسید که با چنگیز از در صلح در آمده و از این رو، دختر خود را برای ازدواج با چنگیز، به همراه دو وزیرش به نام‌های «کیو کینگ و جنکسان»، به لشکرگاه فرستاد و خان مغول، پس از شنیدن پیام پادشاه چین، با درخواست او موافقت کرده و قرار بر صلح و دوستی گذاشته شد (همان، ج ۷، ص ۱۹۴). در این بخش، روند حوادث در «ظفرنامه»، با «جامع التواریخ» بسیار مشابه است؛ فقط در مواردی، چند روایت «ظفرنامه» متفاوت است و از جمله اینکه «جامع التواریخ»، از اعزاز یک وزیر یاد کرده^(۲۵) و دیگر اینکه «ظفرنامه»، جزییات سخنرانی وزیر ختای در بارگاه چنگیز را ثبت کرده (همان، ج ۷، ص ۱۹۴) که در «جامع التواریخ» نیست.

«حمدالله مستوفی»، در ادامه «ظفرنامه» و با عنوان «دوم رزم لشکر مغل با التان خان»، روایتی خلاصه و چکیده‌ای از گزارش‌های «خواجه رشیدالدین» را به نظم کشیده که بر اساس آن، «التان» پس از بستن عهد و پیمان با چنگیز و با برگشتن سپاه مغول پس از پذیرفتن درخواست صلح، در صدد شکستن پیمان برآمده و خود با سپاهیان به شهر «نم کینگ»^(۲۶) رفته و فرزندش را با سپاهی انبوه، در شهر «جونگدو» باقی گذاشت. پس از آن، برخی از سران سپاه «التان» از او جدا شده، به چنگیز پیوسته و او را تشویق به فتح «جونگدو» نموده و چنگیز، لشکری برای فتح شهر فرستاده و لشکریان مغول و هم‌پیمانان چینی آنان، شهر «جونگدو» را محاصره کرده و پس از چندی، آذوقه و ذخیره مردم شهر به اتمام رسیده و ارسال کمک از «نم کینگ» نیز به نتیجه‌ای نینجامید و کمک‌های ارسالی به دست سپاهیان مغول افتاد و به این ترتیب، مقاومت‌ها به تدریج از بین رفته و در نهایت، شهر به تصرف مغول درآمد (همان، ج ۷، ص ۲۰۶ تا ۲۱۱). تا این جا، روایت «ظفرنامه» و «جامع التواریخ» یکسان است؛ با این توضیح که در «جامع التواریخ»، جزییات بیشتری از اسامی افراد و شهرهای مسیر لشکرکشی آمده است (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۱، ص ۳۳۵-۳۳۹).

در «ظفرنامه» پس از این داستان، به شرح اعزام چنگیزخان و دو تن از سرداران خود به نام‌های «جاموقه» و «مینگ»، برای فتح تمام چین و تصرف «نم کینگ» پرداخته و نام سرداران مذکور را «جاموقه» و «مینگ» ذکر کرده و به توصیف لشکرکشی و محاصرهٔ چهل شبانه‌روزی شهر «نم کینگ» و قحطی و انباشته‌شدن کوجه‌های شهر از اجساد مردگان و در نهایت، فرار «التان» با خانواده‌اش از شهر نموده است. این بخش از روایت، متفاوت از روایت «جامع‌التواریخ» است، در «جامع‌التواریخ»، به اختصار از اعزام فرماندهان چنگیز برای فتح ولایت «ختای» و تصرف چند شهر یاد شده و ذکر از محاصرهٔ شهر «نم کینگ» و سرنوشت «التان» نشده و در پایان روایت، قید شده که سرداران اعزامی، پس از تصرف چند شهر به نزد چنگیزخان برگشته‌اند (همان، ج ۱، ص ۴۵۴-۴۵۵).

در «ظفرنامه» و در دنبالهٔ این روایت، ذکر شده که چنگیزخان برای حفظ سرزمین‌های فتح شده در چین، یکی از فرماندهان مغولی به نام «مقلا» را به حکومت این نواحی گماشته و او را ملقب به «کویانگ مقلا» نمود (ظفرنامه پژوهشگاه، ج ۷، ص ۲۱۳-۲۱۵) و پس از آن، از توجه چنگیزخان به مساله «مرکیت‌ها»، «کوچک‌خان» و جنگ با «سلطان محمد خوارزمشاه» یاد کرده است. این قسمت از روایت «ظفرنامه»، منطبق با «جامع‌التواریخ» است و فقط اختلافاتی جزئی، در ضبط اسامی افراد دیده می‌شود (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۱، ص ۳۵۹-۳۶۰).

ظفرنامه در آخرین بخش از روایات مربوط به چنگیزخان و تصرف چین، از «رفتن چنگیزخان به ولایت جورچه و ننگیاس» یاد کرده است. «ننگیاس»، در اصل از واژهٔ چینی «ننجیا» 南家 Nanjia؛ به معنای «ساکنان جنوب» گرفته شده و حرف «سین» که در زبان مغولی علامت جمع است، بدان افزوده شده و «ننگیاس» خوانده شده است. در «ظفرنامه» آمده که پادشاه «جورچه» با شنیدن اخبار لشکرکشی چنگیز، بلافاصله هدایای بسیار و از جمله یاقوت گرانبهایی را نزد او به پیشکش فرستاد و چنگیز، همهٔ گفته‌های فرستاده را شنیده و تقاضای صلح پادشاه «جورچه» را پذیرفت و پس از آن، به بستر بیماری افتاد. با مرگ چنگیزخان، تا مدتی ادامهٔ حملات مغولان به چین متوقف گردید (ظفر نامه پژوهشگاه، ج ۷، ص ۳۹۲ تا ۳۹۴).

در این بخش، روایت «ظفرنامه» و «جامع التواریخ»، از لحاظ سیر حوادث شبیه بوده، به جز اینکه در ظفرنامه، از «شیدرقو» به نام پادشاه سرزمین «قاشین»^(۲۷) یاد شده؛ در حالی که در جامع التواریخ، «شیدرغو» پادشاه سرزمین «تنگقوت»^(۲۸) نامیده شده است. در بخش لشکرکشی‌های دوره چنگیز به چین، «حمدالله مستوفی» تا حدودی قالب روایات و سیر حوادث را بر اساس مندرجات «جامع التواریخ» تنظیم کرده است؛ اگرچه این انطباق به طور کامل صورت نپذیرفته و حداقل در یک مورد - نحوه یورش مغولان به شهر نم کینگ - اختلاف روایت دیده می‌شود. در مورد ضبط اسامی نیز، در «ظفرنامه» برخی واژه‌ها با ضبط «جامع التواریخ» منطبق نیست که در داستان چنگیز، بیشتر این اختلاف ضبط، به دلیل ماهیت شعری روایت و برای ایجاد توازن بین ابیات صورت پذیرفته است.

دوره دوم: جانشینان چنگیز و تصرف کامل چین

تصرف کامل چین، در دوره جانشینان چنگیزخان ادامه یافت. در «ظفرنامه»، در بخشی با عنوان «فرستادن منگوقاآن قبلائی را به جنگ ختا» (ظفرنامه، ج ۸، ص ۱۶۴)، از اعزام «قبلائی» برای فتح جنوب چین نوشته و ادامه داده که «قبلائی»، پس از ملاقات با «مقلای»، حاکم مغولی چین و اطلاع از بروز قحطی در مسیرهای پیش رو، تصمیم به لشکرکشی به نواحی جنوب غربی چین گرفته که «ظفرنامه»، از آن ناحیه با عنوان «قندهار» (همان، ص ۱۶۵) یاد کرده است که در حوزه حکومت «قراجانگ» قرار داشته است. نام «قندهار»، منطبق با ناحیه «یون نان» Yunnan 云南 از ایالات جنوب غربی چین است و درباره آن در «جامع التواریخ» آمده است: «ختاییان، قراجانگ را دای لیو می‌گویند؛ یعنی ولایت بزرگ ... و به زبان هند و کشمیر، آن ولایت را کندر گویند» (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۱، ص ۲۹۷). در واقع «قندهار»، تغییر شکل یافته نام هندی ولایت یون نان؛ یعنی «کندر» بوده و «قراجانگ» نیز، نام مغولی اقوام چینی ساکن در جنوب غربی است که در زبان چینی، 黑爨 Heicuan نامیده می‌شوند. در «ظفرنامه»، از فتح آسان این نواحی و قتل عام مردم آن یاد شده و افزوده است که «قویبیلای» پس از آن، پیروزمندانه به دربار «منگو قاآن» بازگشته است^(۲۹).

در «جامع التواریخ»؛ اما این قسمت از روایت، با تفاوتی در شرح جزئیات آمده و انصراف «قویبیلای» از لشکرکشی به سمت جنوب و تغییر مسیرش به سمت جنوب غربی را نه به مشورت «مقلای» حاکم مغولی؛ بلکه به صلاحدید خود او و «به جهت آنکه

پادشاهان آن‌جا موضعی را که بر راه بود، از ماکول پرداخته بودند»، ذکر کرده است (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ص ۸۷۰).

در بخش بعدی «ظفرنامه» با عنوان «عزیمت کردن قآن به ولایت ننگیاس»^(۳۰)، به شرح لشکرکشی «منگوقآن» به نواحی جنوب چین پرداخته شده است. بر اساس این روایت، عده‌ای از مشاوران «منگو قآن»، او را از خطر همسایگی با پادشاه «ننگیاس» که هنوز به اطاعت مغولان در نیامده، آگاه کردند و او مصمم به فتح ناحیه ننگیاس شده و لشکری فراهم نموده، بدان سو حرکت کرد و «اریغ بوکا» را به نیابت خود بر جای گذاشت. در همان حال، لشکر خود را به دو بخش کرده و قسمتی از آن را به فرماندهی «طغاجر»^(۳۱) و «منقلای»، به سمت «ننگیاس» روانه نموده و خود به طرف «قراجانگ شاه»^(۳۲) رفت. سپاه مغول به فرماندهی دو تن از سرداران نامبرده، در مصاف با «ننگیاس» کاری از پیش نبرده، بازگشتند. «منگوقآن» پس از آن، «قوبیلای» را مأمور لشکرکشی به نواحی جنوب کرد و در این لشکرکشی، به دلیل شرایط آب و هوایی گرم مناطق جنوب چین، بسیاری از مغولان کشته شدند؛ ولی «قوبیلای» مقاومت کرده و توانست شهرهای بسیاری را از این نواحی به تصرف در آورد و پس از آن، «منگو قآن» به سمت نواحی جنوب چین، یا «منزی»^(۳۳) لشکرکشی کرده و برای فتح قلعه‌ای به نام «دلی‌شانگ»، مدت شش ماه معطل شده و با فرا رسیدن تابستان و شیوع بیماری در بین لشکریان، پادشاه مغول کاری از پیش نبرده و خود او نیز مبتلا گردیده و پس از مدتی از دنیا رفت. به این ترتیب، لشکرکشی مغولان به جنوب چین، با مرگ پادشاه مغول ناتمام ماند (ظفرنامه، ج ۸، ص ۱۷۲).

در مورد این حوادث، در «جامع‌التواریخ» دو روایت وجود دارد که از لحاظ تقدم و تاخر، حوادث با هم متفاوتند. در روایت اول «جامع‌التواریخ»، «قوبیلای» پس از شکست کامل «ننگیاس»، به «جونگدو» - پکن - برگشته است (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ص ۸۵۲). در روایت دوم که شباهت بسیاری با روایت «ظفرنامه» دارد، در موقع لشکرکشی قوبیلای در ولایت «ننگیاس»، «منگوقآن» قلعه «دلی‌شانگ» را در محاصره داشته، پس از آن فوت می‌کند و خبر وفات او، در کنار رودخانه «قویقه موران» به «قوبیلای» رسیده و او پس از مشورت با دیگر فرماندهان، به ادامه لشکرکشی خود پرداخته و با گذشتن از رودخانه «گنگ»، شهر مهم «اوجو» را به تصرف در می‌آورد (همان، ج ۲، ص ۸۷۱).

در «ظفرنامه» اما، روایت دوم «جامع التواریخ» با تغییراتی آمده است و آن تفاوت، در درج نشدن اخبار تداوم لشکرکشی «قوبیلای»، پس از شنیدن خبر مرگ «منگوقاآن» است. بنابراین «ظفرنامه»، در واقع روایت سومی از این حوادث را ذکر کرده و منبع خبری «حمدالله مستوفی» در روایت این بخش، علاوه بر «جامع التواریخ»، به احتمال زیاد منبع نامشخص دیگری نیز بوده است.

با مرگ «منگوقاآن» و آغاز دوره جانشینی «قوبیلای»، دوره سوم تصرف نواحی مختلف چین آغاز می‌شود و سمت حرکت سپاهیان مغول به سوی نواحی جنوبی است که در متون دوره مغول به نام‌های «منزی»، «ننگیاس» و «ماچین» نامیده می‌شوند. در ظفرنامه این بخش از تاریخ چین، با عنوان «فرستادن قبلاقی قاآن لشکر، به جنگ ماچین» (ظفرنامه عکسی، ج ۲، ص ۱۱۵۴) آمده است: «قوبیلای، از قدرت گرفتن مجدد پادشاه «ننگیاس» نگران شده و لشکری از سپاهیان مغول و ختا، تدارک دیده و فرماندهی آن را به دو تن از سردارانش به نام‌های «آجو» و «بیان» داده و به آنان مأموریت داد تا همه نواحی جنوبی چین را تصرف کنند. لشکر عظیم مغول و متحدانشان، به مدت سه سال در نواحی جنوبی چین، به جنگ مشغول شده و نتوانستند کاری نمایان از پیش ببرند و از این رو، نماینده‌ای به نزد «قوبیلای» فرستاده و از او کمک خواستند و قوبیلای، همه زندانیان در بند را با دادن وعده امیری لشکر آزاد کرد و تعداد «سی هزار زندانی» را به کمک نیروهایش فرستاد و این لشکر، پس از هفت سال جنگ و درگیری، موفق به تصرف کامل نواحی جنوبی چین شدند (همان، ج ۲، ص ۱۱۵۴-۱۱۵۵). در «ظفرنامه»، پس از روایت این ماجرا و با عنوان «ذکر خوشی ملک ختا و خان بالیق و دیدو»، از اقدامات عمرانی قوبیلای در «خان بالیق» یاد کرده و در آن، از تأسیس شهری جدید در حاشیه شهر قدیم جونگدو نوشته و ذکر کرده که علت اصلی این جابجایی این بوده که قوبیلای نمی‌خواست در قصر و ایوان پادشاه «التان» سکونت گزیند^(۳۴).

درباره این بخش از اخبار تصرف چین، باید گفت که منبع اصلی «ظفرنامه»، اخبار و روایات «جامع التواریخ» بوده؛ اما در جزئیات رویدادها، اختلافاتی به چشم می‌خورد؛ از جمله اینکه مدت لشکرکشی اولیه سپاهیان مغول در نواحی جنوبی، در ظفرنامه «سه سال^(۳۵)» و در «جامع التواریخ»، چهار سال (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ص ۸۹۸) ذکر شده و دیگر اینکه تعداد زندانیانی که به عنوان نیروهای کمکی اعزام شده‌اند، در ظفرنامه «سی

هزار^(۳۶)» و در جامع‌التواریخ، «بیست هزار» (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ص ۸۹۸) آمده است و تفاوت بعدی اینکه در ظفرنامه، علت ساختن شهری جدید در جوار پایتخت قدیم چین، تمایل نداشتن قوبیلای، برای تکیه‌زدن بر جایگاه «التان» ذکر شده؛ در حالی که در جامع‌التواریخ، به صراحت آمده که پایتخت قدیم، توسط چنگیز ویران شده و قوبیلای، ناگزیر به ساختن شهری جدید بوده است^(۳۷).

نتیجه

در پاسخ به پرسش نخست این مقاله؛ مبنی بر این که: «آیا ظفرنامه را می‌توان نسخه بدل جامع‌التواریخ دانست؟»، باید گفت که ظفرنامه را باید به دو بخش تقسیم نمود: بخش اول، حوادث دوره مغول، از آغاز تا سال ۷۱۰ هجری و بخش دوم، حوادث دوره مغول، از ۷۱۰ هجری تا سال ۷۳۵ هجری.

در باره بخش اول، قالب روایات و سیر برخی از حوادث ذکر شده در «ظفرنامه»، کاملاً برگرفته از کتاب «جامع‌التواریخ» است؛ اما این به معنای این نیست که تمامی جزئیات مندرج در «ظفرنامه»، منطبق با اخبار «جامع‌التواریخ» است؛ بلکه به استناد مطالبی که پیش از این در این مقاله بررسی شد، در جزئیات روایات و گاه در ذکر تقدّم و تاخّر حوادث و همچنین در ذکر اسامی خاص، بین این دو متن تاریخی، تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای وجود دارد که نمی‌توان به آسانی از آن‌ها چشم پوشی کرد و این اختلاف روایات، ظن و گمان اینکه «حمدالله مستوفی»، در نوشتن «ظفرنامه»، از منابع دیگری به غیر از «جامع‌التواریخ» بهره برده است را به وجود می‌آورد. این گمان، آن‌گاه تقویت می‌شود که بیفزاییم «حمدالله مستوفی»، در چند مورد از کتاب خود اذعان نموده که برخی از روایات را از افرادی که از آنان با عناوین «پیر کهن» و «دانای ترکان» یاد نموده، گرفته است؛ برای نمونه در داستان «سبب مخالفت تموچین با اونک خان» آورده: کنون بشنو از گفت پیر کهن/ ز اونک و تموچین ز هر در سخن؛ (ظفرنامه پژوهشگاه، ج ۷، ص ۱۲۲) و یا در داستان «رزم چنگیزخان با سوسه التان ختایی» آورده: کنون حال التان و چنگیز خان/ ز گفتار دانای ترکان بخوان (همان، ص ۱۹۴). همچنین، در داستان «ذکر جغتای خان و نسل او» آورده است: کنون از جغتای گزارم سخن/ ز خاطر به خامه در آرم سخن (همان، ج ۸، ص ۱۰۷).

در یک مورد «حمدالله مستوفی»، به صراحت از راوی خود نام برده؛ در داستان «دادخواهی تجار از منگوقاآن» آورده است: کنون از هولاکو سخن گوش دارا که چون بود کامد به ایران دیار/ ز قول بقای نایمانی گهرا/ که بودی بولا تیمور او را پدر/ به تاریخ ترکان بدی اوستاد/ در این کار، از این گونه دارم به یاد.

با توجه به این شواهد، باید گفت که در بخش اول روایات - از آغاز دوره مغول تا سال ۷۱۰ هجری - «ظفرنامه» را نمی‌توان به‌طور کامل، نسخه بدل «جامع التواریخ» خواند و در جزئیات اخبار و ضبط اسامی و تقدم و تأخر حوادث، به جهت استفاده از دیگر منابع، با «جامع التواریخ» اختلاف دارد و در واقع این اخبار، منحصر به روایات «ظفرنامه» است. بنابراین، در پاسخ به پرسش دوم این مقاله مبنی بر این که: در نقل روایات مرتبط با «تصرف چین توسط مغولان»، بین «ظفرنامه» و «جامع التواریخ»، چه تشابهات و تفاوت‌هایی وجود دارد و منشأ تفاوت‌های احتمالی چیست؟ باید گفت که «حمدالله مستوفی»، در نقل روایت تصرف چین از راویان مختلف که به احتمال زیاد، از افراد مسن و کهنسال مغولی بوده‌اند، بهره جسته و از این رو، اختلافاتی در ذکر برخی حوادث بین «ظفرنامه» و «جامع التواریخ» به چشم می‌خورد. با این همه، اگرچه روایت «ظفرنامه» از تصرف چین در دوره مغولان، روایتی منحصر و تنها حاصل تحقیق «حمدالله مستوفی» نیست و قالب اصلی آن، بر «جامع التواریخ» بنیان نهاده شده؛ اما بر اساس شواهدی که پیش از این ذکر شد و اختلافی که در جزئیات رویدادها وجود دارد، می‌توان «ظفرنامه» را مکمل روایت «جامع التواریخ»، در موضوع تصرف چین توسط مغولان دانست و از آن، به‌عنوان یک متن کامل‌کننده روایت «جامع التواریخ» بهره جست. اما در بخش دوم روایات که حوادث بین سال‌های ۷۱۰ تا ۷۳۵ هجری را شامل می‌شود، «ظفرنامه» از ارزش و اعتبار خاصی برخوردار است و در حقیقت، روایت دست اول «حمدالله مستوفی»، جزو تاریخ این دوره به‌شمار می‌رود و از این رو، شایسته است که بیش از پیش مورد توجه و مراجعه محققان و دانشجویان حوزه مطالعات تاریخ مغول واقع گردد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- این کتاب، در سال ۱۳۶۲ خورشیدی و با تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، با مشخصات زیر به چاپ رسیده است: حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- ۲- این کتاب در ایران، تاکنون دو بار و با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

- حمدالله مستوفی، ظفرنامه، به انضمام شاهنامه ابوالقاسم فردوسی، چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری، در کتابخانه بریتانیا (OR.۲۸۳۳)، مرکز نشر دانشگاهی و انتشارات آکادمی علوم اتریش، تهران و وین، ۱۳۷۷ خورشیدی/ ۱۹۹۹ میلادی.
- حمدالله مستوفی، ظفرنامه، مقدمه، تصحیح و توضیح مهدی هدایتی (جلد اول و دوم، ۱۳۸۰)؛ منصوره شریف زاده (جلد سوم، ۱۳۸۴)؛ دکتر فاطمه علاقه (جلد هفتم، ۱۳۸۹)؛ ناهید ذاکری (جلد هشتم، ۱۳۸۹)؛ ناهید ذاکری (جلد هشتم، ۱۳۸۸)؛ منصوره شریف زاده (جلد دهم)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- ۳- نخستین بار، این کتاب در بمبئی، با مشخصات زیر چاپ سنگی شده است:
- حمدالله مستوفی قزوینی، نزهةالقلوب، به خط میرزا مهدی شیرازی و حسب‌الفرمایش میرزا ملک‌الکتاب شیرازی، ۱۳۱۱ قمری. پس از آن، بخشی از این کتاب توسط شرق‌شناسان اروپایی، با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:
- G. Le strange, Mesopotamia and Persia under the Mongols in the fourteenth century A.D from the Nuzhat-al-Qulub of Hamd-Allah Mustawfi, Asiatic Society Monographs. Vol.V, London, 1903.
- G. Le strange, The Geographical part of the Nuzhat-al-Qulub , Hamd-Allah Mustawfi Qazwini, Translated by G. Le strange, Leyden , 1919.
- G. Stephenson: The Zoological Section of the Nuzhatul Qulub of Hamdullah Mustawfi Qazwini, London, Royal Asiatic Society, 1928.
- در ایران، ابتدا کتاب تصحیح لستنر، به صورت عکسی به چاپ رسیده است. گای لستنر، نزهةالقلوب، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۳۶. همچنین، آقای دکتر دبیر سیاقی نیز آن را به چاپ رسانیده است؛ حمدالله مستوفی، نزهةالقلوب، تصحیح دکتر سید محمد دبیر سیاقی، انتشارات حدیث امروز، قزوین، ۱۳۸۱.
- ۴- استاد ارجمند، جناب آقای دکتر رسول جعفریان، در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ زندگانی دوازده امام (ع)، از حمدالله مستوفی»، برای نخستین بار در ایران، اندیشه مذهبی حمدالله مستوفی را در مورد دوازده امام، مورد بررسی قرار داده است. بنگرید به: رسول جعفریان، مقالات تاریخی، دفتر پانزدهم، قم، ۱۳۸۵.
- ۵- ابوالعلا سودآور، ظفرنامه و شاهنامه فردوسی، مجله ایران‌شناسی، سال هفتم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۴، ص ۷۶۱-۷۵۲ (نویسنده با مقایسه رویداد نفویض جانشینی غازان به برادرش الجایتو در جامع‌التواریخ و ظفرنامه، نتیجه گرفته که: «ظفرنامه، نسخه بدل جامع‌التواریخ نیست و اطلاعاتی دارد مکمل و گاهی ناقص نوشته‌های رشید»، ص ۷۵۶.
- ۶- برای آگاهی بیشتر از ویژگی‌های این نسخه، بنگرید به: ظفرنامه، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، پیش‌گفتار/ یازده و دوازده. همچنین:
- ۷- برای آگاهی بیشتر بنگرید به:
- C. A. Storey- I. E. Bregel: Persidskaja literature: bio- obzor bibliograficeskij. Ed. Ju. E. Borscevskij. 3. vol. Moskova: Nauka, 1972.
- ۸- او در این مورد می‌نویسد: «.. هرچند شغل بنده، آن فن نبوده و اسلاف و اقربای او به صناعت تحریر و سیاحت موسوم گشته؛ اما در خاطر می‌گذشت که اگر فحای و مضامین علم تاریخ را، بر شکل و شیوه منها و من ذالک، محرر گرداند و مفصل آن را که به حسب ادوار روزگار و تعاقب لیل و نهار، نامتناهی شده، مجملأ درسلک سیاحت منتظم کند، جامع مفردات توجیهاات این فن گردد و وضعی بر اصل باشد که در هیچ دفعه، انگشت عیب بر حرف نتوان نهاد و به افهام نزدیک‌تر باشد و چون به واجبی قانون اشارت آن را رعایت رود، رغبت مردم بدان بیشتر گردد و لیکن شروع در موقوف بود، ... و چون احیاناً شعری شکسته بسته، اتفاق می‌افتد، در این علم، هوس نظمی می‌بود که از اول عهد مصطفی صلی الله علیه و آل و سلم، تا این زمان مبارک، تاریخی منظوم مرتب گرداند و از آن، پنجاه

و پنج هزار بیت گفته شد، اگر توفیق رفیق گردد، به هفتاد و پنج هزار خواهد رسید. بنگرید به: تاریخ گزیده، پیشین، ص ۳ و ۴.

- ظفرنامه چاپ عکسی، ص ۵ و ۶؛ ظفرنامه پژوهشگاه، جلد اول، ص سیزده و چهارده (از این پس، ارجاع ابیات ظفرنامه، به چاپ پژوهشگاه علوم انسانی داده خواهد شد و فقط در بخش‌های چاپ نشده اثر و یا در مواردی که ضبط اسامی یا مضامین متفاوت باشد، به کتاب چاپ عکسی ارجاع داده می‌شود).

۹- ظفرنامه پژوهشگاه، جلد اول، ص سیزده و چهارده.

۱۰- حمدالله مستوفی، در ظفرنامه در این مورد آورده است: (بسی دفتر شاهنامه به کف/ گرفتم ز دانش چو درّ از صدف/ برون آوردم یکی زان میان/ در او شد سخن‌ها لطیف و عیان/ به شش بار بیور سخن شد پذیرد/ که در اول آن بر سخن گسترید/ در این کار شش سال گشت اسپری/ که درّی شد آن پاک درّ دری). ظفرنامه پژوهشگاه، جلد اول، ص شانزده (ابیات شماره ۳۱۶ تا ۳۱۹).

۱۱- حمدالله مستوفی، از دو عبارت «قسم» و «کتاب»، برای تقسیم‌بندی کلی ظفرنامه یاد کرده است. (نهادم نهاد سخن بر سه قسم ...) و (کتاب نخستین ز کار عرب/ پدید آمده نکته‌های عجب). ظفرنامه پژوهشگاه، جلد اول، (ابیات شماره ۴۲۸، ۴۳۰ و ۴۳۲).

۱۲- (کتاب نخستین ز کار عرب/ پدید آمده نکته‌های عجب)، ظفرنامه پژوهشگاه، جلد اول، (بیت شماره ۴۲۸).

۱۳- (کتاب دوم شرح حال عجم/ در او گشته پیدا ز بیش و ز کم)، ظفرنامه پژوهشگاه، جلد اول، (بیت شماره ۴۳۰).

۱۴- (کتاب سیوم آمده از مغول/ فروزنده چون از چمن برگ گل)، ظفرنامه پژوهشگاه، جلد اول، (بیت شماره ۴۳۲).

۱۵- البته باید گفت که پیش از جامع‌التواریخ، نخستین بار اخبار فتح چین توسط مغولان، در کتاب «جهانگشای جویی» آمده است؛ اما روایت او از این رویداد، مختصر و به صورت کلی و فاقد جزئیات رویدادها است و از این رو، باید گفت که نخستین بار، جزئیات این حادثه در کتاب «جامع‌التواریخ» ثبت شده است. برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: عطاملک جویی، تاریخ جهانگشای جویی، تصحیح محمد قزوینی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۸۵، ص ۱۵۳-۱۵۰.

۱۶- تومنه خان، جد چهارم چنگیز خان مغول بوده است. برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع‌التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳، جلد اول، ص ۲۴۴ تا ۲۴۷ (در این مقاله از جامع‌التواریخ تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی به عنوان متن اصلی مقایسه با ظفرنامه استفاده شده است).

۱۷- «حمدالله مستوفی»، مانند دیگر معاصرانش، در جای جای «ظفرنامه»، از واژه «ختا»، برای نامیدن سرزمین شمالی چین استفاده می‌کند. این واژه، تغییر شکل‌یافته واژه چینی Qidan 契丹 و نام قبیله‌ای صحرائشین است که از قرن چهارم میلادی به بعد، در مغرب حوضه علیای رودخانه Liaohe 辽河 زندگی می‌کرده و در سالنامه‌های چینی، از اوایل قرن پنجم میلادی نامشان ضبط شده است. رییس این قبیله، پس از افول سلسله تانگ - ۶۱۸ تا ۹۰۶ میلادی - توانست در نواحی شمالی چین، سلسله لیائو Liao را تأسیس کند و به پادشاه ختای شهرت یافته و مورخان اسلامی نیز، از این نام برای نامیدن بخش‌های شمالی چین استفاده کردند. برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: تاریخ چین از جامع‌التواریخ، ویرایش و پژوهش دکتر وانگ ای دان، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۷۰.

خواجه رشید الدین فضل الله، از اشتقاق این واژه از لغت چینی آگاهی داشته و می‌نویسد: به زبان ختایی، اهل ختا را «چیدن یار» می‌گویند. جامع‌التواریخ، جلد اول، ص ۴۴۲؛ محمد بن نجیب بکران، جغرافی‌نویس اوایل قرن هفتم هجری، در این مورد می‌نویسد: «حشم خطا را اصل، از ولایت چین است و این لفظ خطا که بر ایشان اطلاق می

- کنند خطاست و آن قتا باشد و قتا، نام شهری بزرگ است از ولایت چین». بنگرید به: محمد بن نجیب بکران، جهان‌نامه، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۲، ص ۷۱.
- ۱۸- التان در واقع، نام مغولی برای پادشاهان سلسله جین jin 金 است که در قرن سیزدهم میلادی در بخش های شمالی چین حکومت می‌کرده‌اند. حمدالله مستوفی نیز، به این معنا اشاره کرده است: به ملک ختا هر که شد پادشاه/ بدی نامش التان بدان روزگار. ظفرنامه چاپ پژوهشگاه، جلد هفتم، ص ۱۹۴ (شماره بیت ۳۷۰۹).
- ۱۹- این اسم در اصل چینی، شو دی شوو سو Shaodi shouxu 少帝守续 است که به احتمال زیاد، به معنای پادشاه جوان است. او، آخرین فرد از دودمان «جین» jin 金 (۱۱۵-۱۲۳۴ میلادی) است. برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: تاریخ چین از جامع‌التواریخ، ویرایش و پژوهش دکتر وانگ ای دان، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۸۷.
- ۲۰- داستان با این ابیات شروع می‌شود (کنون حال التان و چنگیز خان/ زگفتار دانای ترکان بخوان/ که چنگیز خان تاج و تخت ختا/ چگونه گرفتست زان پادشاه)، ظفرنامه چاپ پژوهشگاه، جلد هفتم، ص ۱۹۴. (ابیات شماره ۳۷۰۸ و ۳۷۰۹).
- ۲۱- به غاری که بودیش جای نیاز/ بنالید و بگریست او زار زار. ظفرنامه چاپ پژوهشگاه، جلد هفتم، ص ۱۹۴. (ابیات شماره ۳۷۱۱ تا ۳۷۲۷).
- ۲۲- برفتند لشکر به حرحت زمین/ به جست گرفتند شهر سیکین. ظفرنامه چاپ پژوهشگاه، جلد هفتم، ص ۱۹۶. بیت شماره ۳۷۴۲. به نظر می‌رسد که کاتب نسخه خطی، در ضبط اسم «جورچه»، یا «جورجه»، یا «جورجت»، آن را به صورت جرجت یا جرجت ثبت کرده باشد.
- ۲۳- درباره این واژه بنگرید به:
- Yule and Henri Cordier, The book of Ser Marco Polo, New Delhi, vol.1., p.344.
Henry Pelliot, P, Notes on Marco Polo, Paris, 1958-1976, pp 366-390.
- ۲۴- شهر پکن را در زمان حکومت سلسله جین jin 金، با نام «جونگدو» Zhongdu 中毒 به معنی پایتخت می‌نامیدند. خواجه رشید الدین در مورد این شهر می‌نویسد: «شهر جونگدو که آن را مغولان پیش از این خانبالیغ می‌گفتند... این زمان، قآن آن شهر را آبادان کرده و نام آن دایدو است»؛ جامع‌التواریخ، جلد اول، ص ۴۴۸. برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: تاریخ چین از جامع‌التواریخ، ویرایش و پژوهش دکتر وانگ ای دان، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۳۷.
- ۲۵- جامع‌التواریخ، نام این وزیر را «اونگینگ چینگ سانگ» ضبط کرده است. جامع‌التواریخ، جلد اول، ص ۴۵۰.
- ۲۶- «نم کینگ»، یا «نانجینگ» Nanjing 南京، در لغت چینی؛ به معنای پایتخت جنوبی است که در مقابل آن، «بی جینگ» Beijing 北京، یا «پکن» است که به معنای پایتخت شمالی است.
- ۲۷- از آن پس سپه دار قاشین زمین/ فرستاد آن مهتر دوربین (بیت شماره ۷۹۲۱)؛ بیامد بر شاه قاشین زمین/ روان و زبانش پر از آفرین (بیت شماره ۷۹۴۳)؛ از آن شاد شد شاه قاشین زمین/ که چنگیز خان ترک کردست کین (بیت شماره ۷۹۴۵). قاشین، نام مغولی یکی از اقوام شمالی چین است که در زبان چینی Dangxiang 党项 نامیده می‌شود. رییس این قوم توانست در سال ۱۰۳۸ میلادی، سلسله مستقلی تشکیل داده که در چین، به سلسله 西夏 Xixia معروف است؛ چون نواحی تحت سلطه این حکومت، در ناحیه غربی رودخانه زرد 黄河 Huanghe واقع شده بود، به نام «خه شی» یا «قه شی» Hexi 河西 نیز مشهور شده و این اسم در زبان مغولی، به صورت «قاشی» تلفظ می‌شود.

- ۲۸- در تاریخ سری مغولان، به صورت «تنگقوت» ضبط شده است. بنگرید به: پل پلیو، تاریخ سری مغولان، ترجمه دکتر شیرین بیانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳، ص ۸۸ تا ۹۰. جامع التواریخ، نام دیگر ولایت قاشین را تنگقوت ذکر کرده است؛ جامع التواریخ، جلد اول، ص ۴۲۰.
- ۲۹- از آن پس به پیروزی از رزمگاه/ روان کرد قبلاهی به اردو سپاه/ بیامد به درگاه منگو رسید/ بر او آفرین کرد کو را بدید؛ ظفرنامه چاپ پژوهشگاه، جلد هشتم، ص ۱۶۷ (ابیات شماره ۶۱۶-۶۱۷).
- ۳۰- ننگیاس، تلفظ مغولی نام «نن جیا» Nanjia 南家، به معنای ساکنان جنوب است. در جامع التواریخ آمده است: «ماچین که مغولان آن را ننگیاس می گویند و اهل ختای، آن را منزی»؛ جامع التواریخ، جلد اول، ص ۳۱۵.
- ۳۱- طغاجر نویین را جهان دار شاه/ روان کرد با مقلای با سپاه؛ ظفرنامه چاپ پژوهشگاه، جلد هشتم، ص ۱۷۰ (بیت شماره ۷۰۰).
- ۳۲- قراجانگ، منطبق با استان یون نان، در جنوب غربی چین است.
- ۳۳- منزی Manzi 蛮子؛ به معنای «وحشی و بی تمدن»، نامی است که بر ساکنان نواحی جنوب چین اطلاق می شده است و در مقابل آن، واژه «خان زی» 汉字 Hanzi است که به معنای اهالی چین شمالی است. خواجه رشیدالدین، در این مورد می نویسد: «به اصطلاح اهل ختای، ختای را خان زی می گویند و حدود آن، ولایت با ماچین از آن جانب قراموران متصل به دریا است و ختاییان، «ماچین» را منزی می گویند؛ جامع التواریخ، جلد اول، ص ۴۴۱. برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: تاریخ چین از جامع التواریخ، ویرایش و پژوهش دکتر وانگ ای دان، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۶۱.
- ۳۴- نمی خواست قبلاهی شه نیک نام/ در ایوان التان گزیند مقام؛ ظفرنامه چاپ عکسی، جلد دوم، ص ۱۱۵۶.
- ۳۵- سه سال این سپاه اندر آن بوم و بر/ بهر کشوری بود پر خاشگر؛ ظفرنامه چاپ عکسی، جلد دوم، ص ۱۱۵۴.
- ۳۶- برفتند زندانیان سی هزار/ به ماچین بر آهنگ آن کارزار؛ ظفرنامه چاپ عکسی، جلد دوم، ص ۱۱۵۵.
- ۳۷- «چون چنگیزخان آن را خراب کرده بود، قوبیلاهی قان خواست که آن را معمور گرداند»؛ جامع التواریخ، جلد دوم، ص ۹۰۱.

منابع

الف فارسی:

- سودآور، ا. (۱۳۷۴). ظفرنامه و شاهنامه فردوسی. مجله ایران شناسی، (۴) ۷
- براون، ا. (۱۳۲۷). / از سعدی تا جامی، ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: بانک ملی ایران.
- پلیو، پ. (۱۳۸۳). تاریخ سری مغولان، ترجمه دکتر شیرین بیانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مستوفی، ح. ا. (۱۳۷۷). ظفرنامه، به انضمام شاهنامه ابوالقاسم فردوسی، چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا (OR.۲۸۳۳). تهران و وین: مرکز نشر دانشگاهی و انتشارات آکادمی علوم اتریش.
- مستوفی، ح. ا. (۱۳۸۰). ظفرنامه، مقدمه و تصحیح و توضیح مهدی هدایتی، ج. ۱ و ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مستوفی، ح. ا. (۱۳۸۴). ظفرنامه، مقدمه و تصحیح و توضیح منصوره شریف زاده، ج. ۳. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- مستوفی، ح. ا. (۱۳۸۹). *ظفرنامه*، مقدمه و تصحیح و توضیح دکتر فاطمه علاقه، ج. ۷. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مستوفی، ح. ا. (۱۳۸۸). *ظفرنامه*، مقدمه و تصحیح و توضیح ناهید ذاکری، ج. ۸. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مستوفی، ح. ا. (۱۳۸۹). *ظفرنامه*، مقدمه و تصحیح و توضیح ناهید ذاکری، ج. ۹. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مستوفی، ح. ا. (۱۳۸۹). *ظفرنامه*، مقدمه و تصحیح و توضیح منصوره شریف زاده، ج. ۱۰. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مستوفی قزوینی، ح. ا. (۱۳۱۱). *نزهة القلوب*، به خط میرزا مهدی شیرازی و حسب‌الفرمایش میرزا ملک الکتاب شیرازی.
- مستوفی، ح. ا. (۱۳۶۲). *تاریخ گزیده*، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مستوفی، ح. ا. (۱۳۸۱). *نزهة القلوب*، تصحیح دکتر سیدمحمد دبیر سیاقی. قزوین: انتشارات حدیث امروز. صفا، ذ. ا. (۱۳۷۲). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: انتشارات فردوسی.
- صفا، ذ. ا. (۱۳۷۸). *حماسه سرایی در ایران*. تهران: انتشارات فردوسی.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۷۳). *جامع‌التواریخ*، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی. تهران: نشر البرز.
- جوینی، ع. م. (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- لسترنج، گ. (۱۳۳۶). *نزهة القلوب*. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- دکتر وانگ ای دان (۱۳۷۹). *تاریخ چین از جامع‌التواریخ*. تهران: نشر دانشگاهی.
- محمد بن نجیب بکران (۱۳۴۲). *جهان‌نامه*، تصحیح محمد امین ریاحی. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- (ب) غیر فارسی:

-Bluchet, E.. **Introduction a l'Histoire des Mongols de Fadl Allah Rachid ed-Din**. Leyden , 1910.

Le strange, G. *Mesopotamia and Persia under the Mongols in the fourteenth century A. D. from the Nuzhat-al-Qulub of Hamd-Allāh Mustawfi* , *Asiatic Society Monographs*. Vol.V. London, , 1903.

Le strange, G. *The Geographical part of the Nuzhat-al-Qulub , Hamd-Allāh Mustawfi Qazwini*, Translated by G. Le Strange. Leyden, 1919.

Stephenson, G. *The Zoological Section of the Nuzhatul Qulub of Hamdullāh Mustawfi Qazwini*. London: Royal Asiatic Society. 1928.

Cordier, Y., & Cordier, H. *The book of Ser Marco Polo*, vol.1. New Delhi: Henry. 1998.

-Pelliot , P. Notes on Marco Polo. Paris, 1958-1976.

-Rieu, Charles, Supplement to the catalogue of the Persian manuscripts in the British, museum, London, 1895.